

## همایش پاریس ، نمایش قدرت آترناتیو نامطلوب



## بخش اول

گردهمایی بزرگ مجاهدین در ۲۶ ژوئن ۸۹ بسا متفاوت با گذشته ، با انفجار دو بمب سیاسی در تاورنی ، آترناتیو نامطلوب غرب را بروی میز "گزینه ها" پرتاب کرد . تفاوت اینبار نه در طول و عرض گردهمایی بود و نه در افزایش کمی حمایت‌های پارلمانی چشمگیری که خود را در قالب حضور انبوه نمایندگان مجالس کشور های مقتدر جهان در این گردهمایی نشان داد . حضوری که البته به پشتوانه توانایی مالی و تشکیلاتی مجاهدین تحقق یافته بود . آری ! تفاوت اینجا نبود . تمامی اینها اگرچه که در تعادل قوای سیاسی بسا مهم و ضروری هستند با اینحال در تغییر "معادله قوا" تنها نقش تاثیر گذارنده داشته و اگر در دو پهنه سیاسی و اجتماعی ارتقاء پیدا نکنند ، هرگز به عنصر تعیین کننده تبدیل نخواهند شد .

برای نمونه در پهنه اجتماعی برای من ارزش یک تظاهرات دوهزار نفره با خواست سرنگونی نظام در خیابانهای ایران بسا بیشتر از یک گردهمایی بیست سی هزار نفره در خارج کشور است . برای قدرتهای تصمیم گیرنده بر سر مسئله ایران و معضل آترناتیو مطلوب نیز جز این نیست . اولی نمایانگر حمایت مردمی و قدرت سازماندهی است و دومی نشانه قدرت برتر مالی و توان تشکیلاتی بی بدیل آترناتیو فعلا موجودی که از اراده تصاحب قدرت سیاسی برخوردار است . یعنی جدی است . به همین دلیل هم جدی گرفته می شود . همانگونه که دشمن نیز در حفظ قدرت بسیار جدی است و به همین دلیل هم باید او را جدی گرفت . جدی هم گرفته می شود . چه به لحاظ داخلی و چه در ابعاد جهانی .

و اما در پهنه سیاسی . گفتم که همایش امسال متفاوت بود . تفاوتی که کمی نیست ، کیفی است . حضور "خوزه ماریا آرنار" و همسخن آمریکاییش "جان بولتن" یک حضور شکلی نیست . آنهم در گرماگرم "نبرد آترناتیوها" . اینها دیگر نمایندگان مردم دنیا نیستند که به حمایت آترناتیو مجاهدین آمده اند . اینان نمایندگان مقتدر "مافیای قدرت" در جهانند . اعضای برجسته "جناح بازها" ، کلید زندگان ۱۱ سپتامبر و آغازگران جنگ چهارم . سخنگویان غیررسمی دولت حرامزاده اسرائیل و حامیان سرسخت "طرح خاورمیانه بزرگ" .

حضور اینان در نمایش قدرت آترناتیو مجاهدین ، برای همچو منی که زمین بازی "سیاست بین الملل" است مطمئنا مفهوم دیگری دارد بسا متفاوتتر از درک آنانی که در زمینهای خودی بازی می کنند . اینرا در خلال بحثهای چند روز اخیر با برخی از رفقایم در اپوزیسیون ، بهتر فهم کردم . یافتن موضع درست و اصولی در برابر این "فتنه سیاسی" آنهم از جانب انقلابیونی که دولت حرامزاده و "سرمایه جنایتکاریهود" حامی آنرا بدرستی "شرمطلق" می دانند ، بدون داشتن یک دستگاه منسجم فکری و بینش سیاسی ، بدون شناخت عمیق طرفین جنگ تمام عیار همواره در جریان یعنی مجاهدین و تمامیت رژیم و از همه مهمتر بدون فهم عمق فاجعه ای که هر آن می تواند که بر ایران و منطقه وارد شود ، بسا سخت و طاقت فرسا می باشد .

هیچ چیز در مناسبات اجتماعی ( البته به شمول مقولات سیاسی ) راحتتر از به محاکمه کشیدن دیگران از موضع جنت مکانی نیست . نشانیدن خود اما ، در جایگاه آنی که قرار است به محاکمه بکشی ، سخت است . صلاحیتی سترگ می طلبد . صداقت می خواهد . حرکت نه از موضع خود که از موضع منافع دیگری و چیدن نه از خود که از خلق و انقلاب و انسان .

در این سی سال که به اندازه سیصد سال بر من و ما گذشت ، فتنه های کمی را پس پشت نگذاشته ام . از آن فتنه لیبرال - ارتجاعی دوران فازیسی و امام مرتجع ولی ضدامپریالیست ! حزب توده ای که اکثریت سازمان فدایی را نیز با خود به لجن کشیده بود تا فتنه رفسنجانی و کارگزارانش که بدنبال صید ماهی در میان اپوزیسیون بودند و بسا سگ ماهیانی همچون فرخ نگهدار و هم مسلکانش را نیز با خود به ساحل کشاندند تا فتنه خاتمی و جنبش دو خردادش و خیل حامیان داخلی و بین المللیش . از بیست سال تحمل فشار از چپ و راست برای به تعارض کشانیدن تضادهایم با سازمان مادرم و شستن لباسهای چرکینم در کیهان لندن و نیمروز دیروز و تلویزیونهای لس آنجلسی امروز تا فتنه موسوی و جنبش سبزش که فتنه فتنه ها بود و همه را ( تقریباً همه را ) با خود برد . تا امروز که باید دوباره موضع درستتر را یافت . سختتر از همیشه . چرا که اینبار دیگر زمین ، زمین بازی ما نیست . زمین بازی دایناسورهاست . زمین بازی آنانی است که دنیا را به مفهوم واقعی کلمه می چرخانند . بسادگی آب خوردن ما ، تصمیم به گرفتن سرزمینی می گیرند و فرمان نابودی خلقی در اینجا و کودتای خونینی در آنجا و تغییر رژیم کمی آنسوتر و .... همواره بدون ما ، در غیاب ما ، از بالای سر ما ، بی اطلاع ما ... و ما همچنان دوره می کنیم ، شب را و روز را ، هنوز را ....

پیش از ورود به بحث می خواهم به بیان شرایطی بپردازم که در آن قرار داریم . شرایطی بس خطیر و هولناک . آنگونه که من پس از ۱۱ سپتامبر می دیدم و هنوز هم همانگونه می بینم . شرایطی که تصور آن حتی ، مو بر تن انسان راست می کند . سالهاست که یکه و تنها ، برخلاف نظر چپ و راست اپوزیسیون کوتوله ها ! بر آنتاگونیسم بودن تضاد میان موجودیت رژیم " جمهوری اسلامی " با " طرح خاورمیانه بزرگ " و نتیجه جبری آن یعنی اجتناب ناپذیر بودن درگیری نظامی به مثابه تنها طریقه حل این تضاد ، با سماجی ایدئولوژیک ! تاکید کرده ام . حاصل این درگیری نظامی بدلیل ماهیت ویژه رژیم حاکم بر ایران و پتانسیلهای سیاسی و ایدئولوژیکی آن و موقعیت سوق الجیشی ایران در کنار بافت ملوک الطوائفی و تعدد کانونهای مختلف قدرت سیاسی و نظامی در ساختار حاکمیت ، همچنین عمق استراتژیک رژیم در برخی از کشورهای منطقه ، جنگ خونینی خواهد بود که نمونه عراق و افغانستان در مقابل آن به یک بازی کامپیوتری می ماند . جنگی که در واقع بگونه ای غیر رسمی از سال ۲۰۰۵ به اینسو در جریان هم هست ولی هنوز به خاک ایران انتقال نیافته است . در این رابطه بد نیست که به بخشی از یک مصاحبه طولانی که چهار پنج سال پیش داشتم اشاره کنم .

**" س - پرسش بعدی در رابطه با تضاد اروپا و آمریکا بر سر منطقه خاورمیانه است و اینکه هر کدام سهم خودشان را در آنجا و بخصوص در ایران می خواهند . پرسش این است که با توجه به چنین تضادی ، آیا اروپا ممکن است زیر بار تغییر رژیم برود ؟ و آیا احتمال آن نیست که با توجه به خطراتی که تغییر رژیم در ایران می تواند در جهت تسلط آمریکا بر خاورمیانه و از بین رفتن منافع اروپا داشته باشد ، اروپا با همین رژیم به نحوی سازش کند و زیر بار فشار بر ایران نرود ؟ در چه صورتی اروپا با آمریکا در تصمیم بر سر تغییر رژیم هماهنگ می شود ؟ و با چه تضمینی این همه سرمایه گذاری و منفعی را که در ایران دارد به خطر می اندازد ؟ اصلاً ماهیت این تضاد چیست ؟**

**ج -** اشتباه عمده ای که در این پرسش است ، داده شدن یک نقش تعیین کننده به اروپا در رابطه با مسئله ایران است . اگر مبنای تحلیلتان را اینگونه بگذارید ، دیگر به همان نتیجه و تحلیلی نخواهید رسید که رژیم " جمهوری اسلامی " بدرستی رسیده است . منظوم این است که خود رژیم هم که بگونه ای تنگاتنگ درگیر تعامل با اروپا بوده و هست و بهتر از من و شما هم با ماهیت نیروهای عمل کننده در سطح بین المللی آشنا می باشد ، به این نتیجه رسیده است که بر روی تضادهای چین و روسیه و اروپا با ایالات متحده اگرچه حساب می توان کرد اما تکیه کردن بر آنها اشتباهی استراتژیک است . بعبارت ساده تر " طرف اصلی " و عنصر تعیین کننده به لحاظ خارجی ، چه برای رژیم و چه برای ما ، آمریکاست و نه اروپا و دیگران ! ضمن اینکه اصلاً ماهیت تضاد اروپا با آمریکا هم هرگز سمت و سوی آنتاگونیستی و لاینحل نیز نمی تواند پیدا کند . یعنی آنکه سلسله تضادهای موجود میان اروپا و ایالات متحده آمریکا را ( که البته بسیار هم جدی هستند ) تنها در کادر تضادهای درونی سرمایه داری تکامل یافته و بر سر عقل آمده ای ، می توان تبیین کرد که در اساس سمت و سوی به تعارض کشیده شدن نداشته و خصلت سازشکارانه دارد .

حالا اگر " معضل ایران " را نه مستقل از پارامترهای جهانی و بصورتی انتزاعی بلکه در کادر یک استراتژی کلان تر نگاه کنیم ، پاسخ به پرسش بالا ساده تر خواهد بود . به عبارت دیگر اگر " نظریه " من در رابطه با تئوری " جنگ جهانی چهارم " که پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ فورموله کرده ام ، درست باشد ( صرفاً در عالم فرض ! ) بنابراین مطابق این نظریه اولاً :

هدف " جنگ چهارم " ، ابرقدرت آینده ، یعنی " جمهوری خلق چین " می باشد .

ثانیا : ایزار مهار قدرتهای مدعی مثل اروپا ، چین ، روسیه ، هند و ژاپن ، تسلط بر منابع انرژی خاورمیانه به منظور کنترل بهای انرژی در بازارهای جهانی می باشد .

ثالثاً: ایران بدلائل عدیده ایدئولوژیکی و ژئوپلیتیکی، محور جنگ چهارم بوده و در همین رابطه نیز همانگونه که بارها گفته ام، بدون حل مسئله " رژیم سیاسی ایران" امکان پیروزی طرح " خاورمیانه بزرگ" از اساس منتفی است.

با این حساب اگر این تحلیل درست باشد، پس موافقت و یا مخالفت اروپا و نه تنها اروپا که وتوی چین و روسیه در شورای امنیت نیز تاثیر تعیین کننده ای در روند تغییر رژیم، نخواهد داشت. بیاد دارید که در رابطه با تهاجم نظامی به عراق نیز، فاکتور چین و روسیه بکنار، حتی وتوی فرانسه و مخالفت آلمان نیز جلوی بنیادگرایان یهودی - مسیحی حاکم بر دستگاه حاکمه آمریکا را نگرفت!

بنابراین همانگونه که حدود دو سال پیش در مصاحبه ای با خود شما تاکید کرده بودم، اوضاع و احوال، به هر طرف که بچرخد، درگیری نظامی اجتناب ناپذیر است. آروزها طرفداران نظریه امکان سازش با " جمهوری اسلامی" بسا بیشتر از امروز بودند و بازار معامله و مراوده همین اروپا با دولت مدره! خاتمی هم براه بود.

**س - پس شما جنگ را می بینید ؟**

جنگ را پس از ۱۱ سپتامبر می دیدم! شرایط بسیار خطیر و هول انگیز است. در همان آذر ماه ۸۳ که " چشم انداز" را می نوشتم، هشدار داده بودم که ایران آستان تحولاتی است که شاید بسیار خونین باشند!

**س - حدود دو سال پیش و در مصاحبه دیگری که با شما داشتم، در مقابل این سؤال که آیا تهاجم نظامی آمریکا را اجتناب ناپذیر می دانید، شما تاکید بر اجتناب ناپذیر بودن درگیری نظامی با رژیم " جمهوری اسلامی" داشتید. حالا هم دوباره روی همین مسئله تاکید دارید. چه تفاوتی بین این دو وجود دارد؟ به عبارت دیگر چه چیز را می خواهید برجسته کنید؟**

**ج -** یک دنیا تفاوت میان این دو اصطلاح وجود دارد. ببینید اگر تحلیل مبتنی بر اجتناب ناپذیر بودن پروژه " تعویض رژیم" درست باشد، بنابراین دو گزینه بیشتر وجود ندارد، یا " تغییر از داخل" و یا " تعویض از خارج".

" تغییر از داخل" یا از طریق یک " قیام" سازمان یافته توده ای از پایین با هدف تصاحب قهرآمیز قدرت سیاسی در بالا امکان پذیر است ( سرنگونی )، یا دست بدست شدن قهرآمیز قدرت در پایا " کودتا" و یا انتقال تقریباً مسالمت آمیز قدرت سیاسی با اتکاء به توده های بی شکل تحت رهبری یک الترناتیو وابسته " انقلاب مخملی".

حالا اگر این گزینه " تغییر از داخل" امکان پذیر نباشد که نیست ( و دلایل تنوریک آنرا نیز در گذشته بدفعات بحث کرده ام )، پس تنها می ماند گزینه " تعویض از خارج" که همانطوریکه گفتم روی میز سیاست خارجی دولت ایالات متحده است.

" تعویض از خارج" یا از طریق تهاجم نظامی آمریکا و متحدینش می بایستی که به مرحله عمل درآید ( امری که با تمام قوا باید برضد آن فعالیت کرد و با تمامی قاطعیت و وضوح ممکن بر علیه آن موضع گرفت ) و یا تغییر رژیم با اتکاء به عنصر داخلی که نماد آن " ارتش آزادیبخش ملی ایران" است. به این اعتبار " تعویض از خارج" در هر دو صورت خصلت نظامی دارد. اشاره من به اجتناب ناپذیر بودن درگیری نظامی با رژیم شامل امکان فعلیت یافتن هر دوی این گزینه هاست.

**س - یعنی امکان جلوگیری از تهاجم نظامی مستقیم آمریکا و متحدانش هست ؟**

**ج -** بله هست! تعیین کننده در اینجا هم مثل همه جای دیگر دنیای سیاست، باز هم اصل طلایی " تعادل قوا" است. با کار توضیحی! کاری از پیش برده نمی شود.

**گفتگوی دکتر زری اصفهانی با بیژن نیابتی، سوم اردیبهشت ۱۳۸۵**

در این رابطه که چرا تا کنون این جنگ بداخل مرزهای ایران انتقال نیافته نیز قبلاً بسیار بحث کرده ام. گفته بودم که به تعویق افتادن تهاجم نظامی به ایران دو دلیل عمده داشته است.

۱ - اتخاذ سیاست درست تقابل با آمریکا توسط رژیم در منطقه که جنگ غیررسمی با خود را درست مثل خود آمریکاییها به خارج از مرزهای خودی منتقل کرده است. این جنگ غیررسمی که با اطلاع و اطمینان رژیم از تصمیم جناح بازها مبنی بر "تغییر رژیم" در ایران آغاز شد، ابتدا در ۲۰۰۵ به عراق و موج عملیات انتحاری و انفجارهای تروریستی و به تبع آن فرورفتن بیشتر آمریکا در باتلاق کشور مذکور، در ۲۰۰۶ به لبنان و شکست خفت بار دولت اسرائیل در مقابل حزب الله طی یک نبرد سی و سه روزه، در ۲۰۰۷ به فلسطین و جداکردن نوار غزه و تکمیل محاصره اسرائیل از شمال تا جنوب با حماس و حزب الله، در ۲۰۰۸ به افغانستان که تا مرز کمکهای مالی تسایحاتی و لجستیکی به دشمنان سابق خود یعنی طالبان نیز پیش رفت، در ۲۰۰۹ به یمن و دامن زدن به جنگ میان " حوثی ها" با دولتهای یمن و عربستان با هدف بی ثبات نگه داشتن منطقه منتقل گردید. این سیاست رژیم تنها راه جلوگیری از تهاجم نظامی آمریکا به ایران بود. سیاستی که البته مورد استفاده کوتاه مدت داشته و دوران آن به پایان رسیده است.

۲ - شکست فضاحت بار ایالات متحده در رابطه با دست سازی " آلترناتیو مطلوب " که اساسا از طریق موسسه صهیونیستی اینترپرایز صورت می گرفت که اساسا اطاق فکر نئوکانها و حزب محافظه کار هست . با این شکست کفه ترازو به نفع "موسسه بروکینز" که بیشتر در نقش اتاق فکر حزب دمکرات عمل می کند ، سنگین می شود و گفتمان " تغییر رفتار " ، موقتا جایگزین گفتمان " تغییر رژیم " می شود و کل صحنه سیاسی ایران را به جز جناح غالب رژیم " جمهوری اسلامی " با خود می برد .

روی کار آمدن دولت اوباما جدای از پارامترهای دیگر عمل کننده ، در اساس حاصل و برآیند شکست بزرگ استراتژیک نئوکانها در پیشبرد " طرح خاورمیانه بزرگ " و حل و فصل معضل " آلترناتیو مطلوب " برای ایران بود . این تغییر و تحول اگرچه در کادر استراتژی کلان تغییری ایجاد نکرد اما در متدها و سبک برخورد ایالات متحده با دنیای بیرون خود ، موجد تغییرات اساسی گردید و مهره های خالدار نئوکان را موقتا به عقب صحنه راند . از این نقطه هم هست که دو گفتمان متفاوت و نه متضاد ، در رابطه با حل معضل رژیم " جمهوری اسلامی " در کنار هم شکل می گیرد . گفتمان " تغییر رفتار " و گفتمان " تغییر رژیم " .

تفاوت اساسی میان این دو گفتمان ، نه در هدف که در **گزینه آلترناتیو** می باشد . به عبارت بهتر هر دوی این گفتمانها در جهت حذف جناح غالب در حاکمیت ایران است ، اما اولی در توهم انقلاب مخملی با حمایت بخشی از همین رژیم و استفاده از گزینه نظامی در صورت شکست این پروژه به مثابه آخرین گزینه هست و دیگری بی اعتماد به امکان موفقیت تغییر از داخل و بدنبال براندازی رژیم با استفاده از قدرت نظامی از خارج .

اولی بدنبال لانسه کردن و سازمان دادن عناصر اصلاح طلب درون نظام در اتاقهای فکری مشکوک و تبلیغشان در CNN و تلویزیون صدای آمریکا و رادیو فردا و بازکردن راهشان از طریق زدن زیرآب گفتمان سرنگونی و زیرآب کردن سر نماینده شاخص آن یعنی سازمان مجاهدین و قرارگاه اشرفشان در عراق با ردالتی آمریکا گونه ! می باشد تا آنجا که با باز گذاشتن دست دولت فعلی عراق در سرکوب مجاهدین ریسک رسوا شدن به مثابه یک طرف غیرقابل اعتماد که به قول و قرارها و تضمینهای مکتوب خود نیز وفادار نیست را نیز پذیرفته است .

آلترناتیو دومی اما ، تمامی جریاناتی است که یا به گفتمان براندازی رژیم اعتقاد دارند و یا به مبارزه مسلحانه با آن اشتغال دارند . خواه گروه پژاک در کردستان باشد ، خواه جندالله در بلوچستان و خواه مجاهدین در عراق . با ابزار رسانه ای خاص خود همچون فاکس نیوز و واشینگتن تایمز .

به این اعتبار نبرد اساسی نه در میان این دو گفتمان که در میانه آلترناتیوها در جریان است . نبردی که سالها پیش ، به طرح آن تحت عنوان " نبرد آلترناتیوها " پرداخته بودم .

پایان بخش اول ، ۱۴ تیر ۱۳۸۹